

۲۰۱۵۳۹۵

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ دارا با اسکندر

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: مرتضی اسدیان



سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قرارداد: شاهنامه برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: جنگ دارا با اسکندر / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش مرتضی اسدیان. مشخصات نشر: تهران: بانوی دریا، ۱۳۹۷. مشخصات ظاهری: ۶۲ ص. شابک: ۴-۵-۹۵۳۴۸-۶۲۲-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیپا. فروست: گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی قرن ۴. شناسه افزوده: اسدیان، مرتضی، ۱۳۵۸ گردآورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۱۴ش / PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۸۱/۲۱. شماره کتابشناسی: ۵۲۰۱۵۲۵



تهران: اتوبان بابایی، شرکت شهید توفیقی، بلوک ۴، واحد ۴
تسن: ۲۲۹۷۴۱۵

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ دارا با اسکندر

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: مرتضی اسدیان

ناشر: انتشارات بانوی دریا

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۴-۵-۹۵۳۴۸-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

فهرست

۵	مقدمه
۱۱	استان رستم و شغاد
۱۲	بهمن اسفندیار
۱۴	در بند آمدن حتن بهمن زال را
۱۵	رزم فرامرز با بهمن شست شدن او
۱۷	رها کردن بهمن زال را بازگشت به ایران
۱۹	به زنی گرفتن بهمن همای دختر خویش را و ولی عهد کردنش
۲۰	همای
۲۲	پروردن گاوَر داراب را
۲۴	پرسیدن داراب نژاد خود از زن گاوَر
۲۶	آگاه شدن زشتنواد از کار داراب
۲۸	رزم داراب با لشکر روم
۳۰	بازگشتن همای پسر را
۳۲	بر تخت نشاندن همای داراب را
۳۴	داراب
۳۵	شکستن داراب لشکر شعیب را
۳۵	رزم کردن داراب با فیلقوس و به زنی گرفتن دخترش را
۳۸	بازفرستادن داراب ناهید را و زادن سگند از او
۳۹	دارا پسر داراب
۴۰	مردن فیلقوس و بر تخت نشستن اسکندر
۴۲	آمدن سگند به رسولی خویش نزد دارا

- ۴۵ رزم دارا با اسکندر و شکست یافتن او.
- ۴۶ رزم دوم دارا با اسکندر.
- ۴۸ رزم سوم اسکندر با دارا و گریختن دارا به کرمان.
- ۵۰ نامه‌ی دارا به اسکندر در کار آشتی جستن.
- ۵۱ بسته شدن دارا به دست دستوران خود.
- ۵۳ اندر کردن دارا با اسکندر و مردن.
- ۵۶ نامه نوشتن اسکندر نزد بزرگان ایران.
- ۵۸ اسکندر.
- ۵۹ نامه‌ی اسکندر نزد دلازان، مادر روشنگ.
- ۶۱ به زنی گرفتن اسکندر روشنگ را.

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و بگویم مرابندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که در بجه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است. ربه سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا ش خصم بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در فربه باژان ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ادب و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان باشد. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پیش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانهای افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی نوشته اند که از به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشاره آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجانیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خرد و زاری کونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به درگاه سامانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و پس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 ث با چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 در د یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن
 می ییم:

در ایوان سارتنش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
 و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می کند
 تا بدانجاکه شب ویر آنها را در ایوانها و بر دیوار خانه ها نیز نقش
 می کرده اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان
 بیژن و گرازان برمی آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از
 دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاعاتی تراوانی است که زیاده از لزوم
 در این داستانها مشاهده گردیده و در آن است که فردوسی چنانکه در
 دیگر موارد شاهنامه دیده می شود، درز به بهادت، پختگی و استادی و
 مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان
 ابیات زیر دارای الفهای اطلاعاتیست:

به پیچید بر خویشتن بیژنا	که چون رزم سلیم برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجرا	ببرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کرد از او خنجرا	به چربی کشیدش به بند اعدا
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش دیمن	فزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه هایی که الف های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و اودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن سر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من ای نامه رخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سزای از / بخشیده‌یی	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه این سخن بردا / مان نبود	جزاز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پیر / در آن	جزاز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باغ / آب می	گر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم سال / بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که او را کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد	جهاندار خون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار شعر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آدمم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نیشته یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جزا سنت ازیشان نبدم بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهرام
سر حدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در همین حالی که دلالتان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهر دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، که راجه گردن نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستان‌های نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختانی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده شد. به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این استیاء آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از طریق به طرس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنین تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمایم و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه میان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کهنه و برادرکننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کهنه‌سختی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زبان به نایب‌عمانی در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. با آنکه مرد درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده، در دهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در ری پایانی ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن پناه‌دهنده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی امن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مدعی باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تنگ‌مرد لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باژ» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.